



ایمانوئل کانت

مقایسهٔ اجمالی آرای هیوم و کانت در باب اساس استقرار

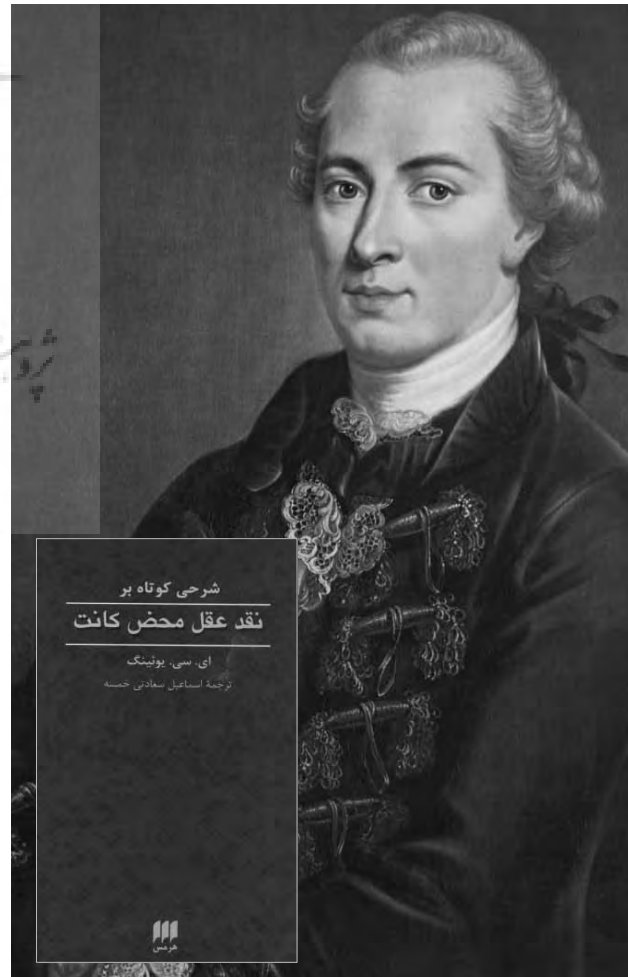
صبورا حاجی علی اورک پور

با توجه به اهمیتی که آرای دیوید هیوم در تحول فکری کانت و شکل‌گیری فلسفه نقادی وی داشته است، تأمل در اندیشه‌های هیوم می‌تواند زمینه مساعدی برای نزدیک شدن به دغدغه‌ها و مسائل محوری کانت در مابعدالطبیعه استعلایی‌اش فراهم کند. در عرف فلسفه، هیوم بیش از هر چیز با نظریه اش در باب نفی علیت شناخته می‌شود، و در واقع نیز رأی جایگاهی محوری در تفکر وی داشته و حاکی از التزام همه جانبه او به مبنای اصالت تجربه است.

هرچند به اعتباری می‌توان مخاطب اصلی کانت را در نقد عقل محض، جان لاک، به عنوان برجسته‌ترین فیلسوف تجربه‌گرای انگلیسی بعد از بیکن، تلقی نمود، لکن این هرگز به معنای نادیده گرفتن نقش هیوم در بیداری کانت از خواب جزم‌اندیشی - بنا به تصریح خودش - بعد از این که مدت‌ها در فضای تفکر لایب‌نیتسی - ولفی‌اندیشیده بود، نیست؛ بلکه حتی می‌توان گفت که اساس تأثیر عمده هیوم بر کانت دقیقاً در نکته‌ای است که وی را از لاک متمایز می‌کند و آن نکته عبارت است از: سر باز زدن هیوم از قبول اصل علیت بر خلاف لاک.

هیوم غلبه جریان عقل‌گرایی لایب‌نیتسی بر تجربه‌گرایی جان لاک را ناشی از مماشات وی با عقل‌گرایان در پذیرش اصل غیر تجربی علیت دانسته و از این رو لاک را ملتمز به مراعات جمیع لوازم تجربه‌گرایی تلقی نمی‌کند. در عوض، خود هیوم دیگر اهل چنین مماشاتی نیست و رمز معکوس نمودن رابطه مذکور را در انکار علیت تشخیص می‌دهد.

هیوم آرای اصلی خود در باب علیت را در کتاب مشهورش، تحقیق درباره فاهمه انسان،^۱ آورده و در آنجا کوشیده است تا این اصل را از هرگونه مبنای عقلی و تجربی خلع کند. روند بحث وی در کتاب مذکور بدین گونه است که ابتدا - مقدم بر بحث علیت - فصلی در تلازم تصورات و تداعی صور نفسانی سخن می‌گوید و در جستجوی اصل ارتباطی میان تصورات نهایتاً سه اصل شباهت، مجاورت در زمان یا مکان و علیت را بر شمرده و اصولی همچون تضاد و تناقض را به ترکیبی از شباهت و علیت قابل ارجاع یا تحویل می‌داند. در فصل بعد - یعنی فصل چهارم کتاب - متعلقات عقل آدمی یا موضوعات تحقیق و شناسایی را به دو دسته تقسیم می‌کند:



شرحی کوتاه بر
نقد عقل محض کانت

ای. سی. پوینتک
ترجمهٔ مساعیل سعادت‌ی حمسه

گرس

۱) نسبت‌های میان تصورات

۲) امور واقع.

بنا به رأی وی، قضایای علوم ریاضی، جملگی از نوع اولند که بدون ارتباط با عالم خارج، از طریق شهود یا استدلال یقینی مورد تصدیق واقع شده و فرض خلاف آنها ذهن آدمی را دچار تناقض می‌کند؛ بر عکس، امور واقع که محصول انفعال آدمی از عالم خارجند، چنین نیستند، زیرا به هر میزان هم که دلیل ما برای وضوح حقیقت آنها قوی باشد، تصور نقیض آنها ممکن بوده و مستلزم تناقض نیست.

در اینجاست که هیوم با پیوند دادن دو بحث قبل به یکدیگر به بحث علیت منتقل شده و این اصل را به عنوان "اصل بنیادین جمیع استدلال‌های آدمی درباره امور واقع و فراروی‌های وی از شهادت حافظه و حواس"^۱ تلقی می‌کند. وی سپس با تأکید بر موضع اصالت تجربی خود هرگونه معرفت ما تقدمی را انکار کرده و بر این مبنا اصل علیت را نیز از حاصل شدن از طریق تجربه مستثنا نمی‌داند: «قانون علیت به عنوان یک قاعده کلی چیز زیادی در باب روابط پدیده‌های مشخص جزئی به ما نمی‌گوید و کشف این روابط نیز همچون پی بردن به آثار یک شیء، بدون تجربه ناممکن است.»^۲

به عقیده هیوم، همین جاست که گرفتاری فلاسفه عقل‌گرا در یک قیاس ذوحیدین و منتهی به دور و مصادره به مطلوب بر ملا می‌شود؛ بدین ترتیب که "از یک سو همه قضاوت‌های تجربی [ایشان] درباره امور واقع بر بنیاد علیت است و از سوی دیگر، خود علیت بر بنیاد تجربه"^۳ و نتایج حاصل از تجربه نیز بی آن که ضرورتی در کار باشد، بر این فرض استوار است که آینده همچون گذشته خواهد بود. به عبارت دیگر، در نهایت، خلاصه تجربیات بشری به این اصل می‌انجامد که "از علل مشابه باید معلولات مشابه انتظار داشت"^۴؛ لکن آنچه مبنای اصالت تجربه را در نفی هرگونه وجه پیشینی و عقلی برای اصل فوق‌الذکر تأیید می‌کند، این است که صحت و اعتبار این اصل در روند تجربه تحکیم می‌شود و حال آن که اگر محصول عقل مقدم بر تجربه بود، به هیچ روی در تکمیل اعتبار خود به تکرار و تعدد تجربه احتیاجی نداشت.

پس چه چیزی آدمی را به صدور چنین حکمی می‌رساند؟ پاسخ هیوم به این سؤال همانا عادت ذهنی در اثر تداعی صور نفسانی است؛ بدین معنی که وقتی آدمی یک بار وقوع امری را به دنبال امر دیگر مشاهده می‌کند، انتظار تکرار این حادثه در وی در موارد مشابه ایجاد و با هر مشاهده جدیدی تقویت می‌شود. در مجموع این که اصل علیت مبنای عقلی ندارد، چرا که در روابط علی میان امور واقع فرض نقیض آنها مستلزم تناقض نیست. در تجربه نیز چنین رابطه‌ای قابل مشاهده و تجربه نبوده و در نتیجه به عقیده هیوم آن را تنها باید محصول عادت دانست. این نهایت چیزی است که بر مبنای اصالت تجربه می‌توان در باب علیت گفت.

روشن است که انکار اصل علیت و تحویل آن به صرف عادت ذهنی حاصل از تداعی صور نفسانی، در واقع انکار اساس عقلی برای استقرای تجربی در کشف قوانین حاکم بر طبیعت است؛ چرا که در این صورت، هیچ یک از قوانین فیزیکی که در واقع محصول تعمیم تجربیات استقرایی دانشمندان از طبیعت پیرامونی است، متضمن جهت عقلی کاشف از ضرورت و کلیت و تولید‌کننده یقین نظری نبوده و حداکثر به حصول یقینی روانشناسانه می‌انجامد، که البته برای رتق و فتق امور روزمره کفایت می‌کند.

با این حساب، نه تنها استقرای مورد نظر در سنت فلسفی که بدون کشف جهت عقلی یا همان رابطه علی میان دو پدیده طبیعی مجرب، تنها افاده ظن می‌نمود، با نفی علیت توسط هیوم بنیان خود را در تولید قوانین علمی از دست داد، بلکه همچنین استقرای مورد تأیید بیکن به عنوان تنها روش صحیح پژوهش‌های علمی و مطالعه پدیده‌های جزئی فاقد بنیان گردید و تلاش‌های وی در تدقیق استقراء با تنظیم جداول آزمون‌های سه‌گانه حضور، غیبت و مقایسه نسبت^۵ نیز تأثیری در بهبود بخشی به وضع استقرای در اصل انکار هیوم نداشت، با این که بیکن، خود، طلیعه دار تجربی مسلکی و از اسلاف هیوم محسوب می‌شد.

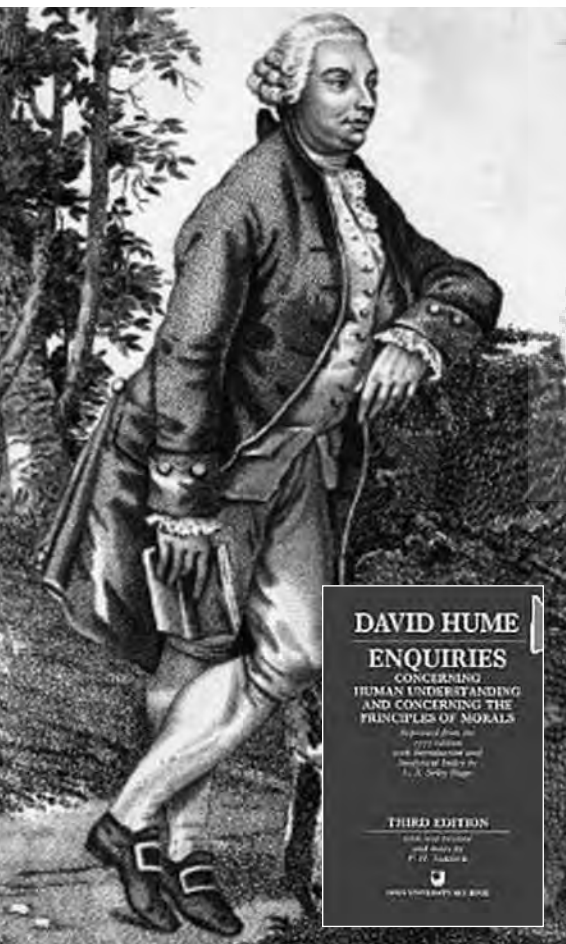
در واقع هیوم با مراعات همه جوانب اصالت تجربه تمامی قابلیت‌های موجود در این نحله فکری را به فعلیت رسانید و نشان داد که چگونه این التزام در نهایت به شکاکیت محض در حوزه نظری انجامیده و هیچ قانون کلی و ضروری – اعم از فیزیکی یا اخلاقی – در این حوزه نظری باقی نمی‌ماند.

اما کانت در عین تأثر از آرای هیوم و به طور کلی سنت تجربه‌گرای انگلیسی نمی‌تواند به نتایج حاصله از این سنت، یعنی شکاکیت در قلمرو نظر ملتمز شود؛ چرا که وی همچنین از طرفی عمیقاً تحت تأثیر فضای زمانه خود در قرن هجدهم قرار دارد که ویژگی بارز آن حاکمیت مطلق فیزیک نیوتنی در عرصه علم است و از این رو نمی‌تواند بپذیرد که قوانین فیزیک نیوتن با وجود سرعت بخشی شگفت



ایمانوئل کانت

هیوم آرای اصلی خود در باب علیت را در کتاب مشهورش، تحقیق درباره فاهمه انسان، آورده و در آنجا کوشیده است تا این اصل را از هرگونه مبنای عقلی و تجربی خلع کند.



دیوید هیوم



ایمانوئل کانت

آور آنها در پیشرفت های جدید علمی و فراهم آوردن امکان پیش بینی های دقیق برای دانشمندان علوم تجربی فاقد هرگونه بنیاد عقلانی باشد.

این دغدغه ای است که به انقلاب کوپرنیکی کانت یا همان تغییر موضع وی در فلسفه و شکل گیری بنای عظیم فلسفه نقادی می انجامد. کانت در مبحث تحلیل استعلایی نقد عقل نظری، به منظور تدارک بنیان عقلانی استقرای علیت را به عنوان یکی از مقولات فاهمه، یعنی از شروط ماتقدم صدور حکم در فاهمه انسانی معرفی می کند. وی دریافته است که پذیرش نظریه تطابق در شناخت، از یک سو او را با حکم به انفعال آدمی از عالم خارج در این فرایند، ناچار به جزم اندیشی می نماید و از سوی دیگر، این پرسش حاصل از نگاه تجربه گرایانه را بی پاسخ می گذارد که چگونه مفاهیمی چون جوهر، علیت، ضرورت و امکان و... بی آن که در تجربه آدمی یافت شوند، به فهم وی در می آیند؟

کانت موضع هیوم را در این باب می پذیرد، لکن با عبور از شکاکیت هیومی موضع وی را به عنوان مؤیدی بر نظریه خود به کار می گیرد؛ با این توضیح که فهم چنین مقولاتی توسط آدمی بی آن که در تجربه وی مابه ازایی داشته باشند، حاکی از این است که فاهمه انسان در فرایند شناخت صرفاً منفعل نیست، بلکه فعالیت و امکانات خاص خود را داشته و با بهره گیری از آنهاست که داده های تجربی را می فهمد.

بدین ترتیب به جای بی اعتبار اعلام کردن این مقولات و از جمله علیت، با انتقال آنها از متعلقات شناخت به درون فاهمه فاعل شناسا به عنوان شرایط ماتقدم شناخت، ضرورت و کلیت را به احکام صادره از ذهن آدمی بر اساس چنین مقولاتی بازگردانده و بنابراین اطلاق مبتنی بر علیت قوانین فیزیک نیوتن را تأمین می کند.

دغدغه کانت در باب اخلاق نیز که هیوم در نهایت قوانین آن را صرفاً محصول قراردادهای میان آدمیان تلقی می کند، به پرداختن نظریه عقل عملی به عنوان قلمرو آزادی انسان در فراسوی محدوده عقل نظری یا عرصه فیزیک نیوتن توسط وی انجامد که در این مقال کوتاه به جزئیات آن وارد نمی شویم.

فهرست منابع و مأخذ الف. منابع فارسی:

- (۱) جهانگیری، محسن، احوال و آثار فرانسیس بیکن. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
- (۲) حکاک، سید محمد، تحقیق در آرا معرفتی هیوم. تهران: انتشارات مشکوه، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- (۳) مجتهدی، کریم، فلسفه نقادی کانت. تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
- (۴) نقیب زاده، میر عبدالحسین، فلسفه کانت: بیداری از خواب دگماتیسم. تهران: انتشارات آگاه، چاپ چهارم، ۱۳۸۴.

ب. منابع انگلیسی:

1) *An Enquiry Concerning the Human Understanding and Concerning the Principles of Morals*, David Hume, Oxford University Press, second edition, 1902.

پی نوشتها

1. "An Enquiry Concerning the Human Understanding and Concerning the Principles of Moral"
2. *Enquiry*, IV, p. 26.
3. *Ibid*, p. 30.
4. *Ibid*, p. 35.
5. *Ibid*, p. 36.

ع.ر.ک: احوال و آثار فرانسیس بیکن، ص ۱۳۶.



جان لاک

به اعتباری می توان
مخاطب اصلی کانت را
در نقد عقل محض،
جان لاک، به عنوان
برجسته ترین فیلسوف
تجربه گرای انگلیسی
بعد از بیکن،
تلقی نمود.